

همچون پرستوها آمدند

رمان

ویلیام مکسول

مترجم: محمد حکمت



نشرنون

رمان خارجی



نشر نون
NOON
BOOK

سرشناسه: مکسول، ویلیام، ۱۹۰۸ - ۲۰۰۰ م.

Maxwell, William

عنوان و نام پدیدآور: همچون پرستوها آمدند: رمان / ویلیام مکسول؛ مترجم محمد حکمت

مشخصات نشر: تهران: نشر نون، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

فروست: منظومه داستان ترجمه: ۱۶۴.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۶۶-۲۱-۵

یادداشت: عنوان اصلی: ۱۹۳۷، They came like swallows

موضوع: داستان‌های آمریکایی — قرن ۲۰ م.

American fiction — 20th century

شناسه افزوده: حکمت، محمد، ۱۳۶۰ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: PS۳۵۳۷

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۹۲۳۳۵

ویلیام مکسول

مترجم: محمد حکمت

همچون پرستوها آمدند

دبیر تحریریه: حسین جاوید

مدیر اجرایی نشر: الهام راشدی

ویراستار: بهنام شهبازی

گرافیک: زهرا روحانی فرد

۱۹۲ صفحه

تیراز: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۰

لیتوگرافی و چاپ: آرمانسا

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۶۶-۲۱-۵

ISBN: 978-622-7566-21-5

کانال تلگرام: telegram.me/noonbook

تلفن: ۰۹۳۸ ۴۱۱ ۸۳۲۲

NOONBOOK.IR

noonpub@gmail.com

هرگونه برداشت از متن اعم از بازنویسی، نمایشنامه و... از تمام یا قسمتی از این

کتاب به هر شیوه، منوط به اجازه کتبی و قبلی از ناشر است.

NOON Publisher

http://instagram.com/noonbook

noonpub@gmail.com

+98-938 411 8322



منظومه داستان ترجمه - ۱۶۴

Printed in IRAN

N O O N P U B L I S H E R

@NOONBOOK

#نشر نون

این کتاب ترجمه‌ای است از:

They Came Like Swallows, William Maxwell, First Vintage International Edition, April 1997

www.ketab.ir

یادداشت مترجم

کتاب اول

فرشته کوچولوی کی؟

کتاب دوم

رابرت

کتاب سوم

نقطه پرگار

یادداشت مترجم

این یادداشت برای آشنایی با سبک نویسنده و ظرایف داستان نوشته شده، ولی ناگزیر احتمال لو دادن بخش‌هایی از داستان در آن وجود دارد. اگر مایلید خودتان جزئیات ظریف داستان را کشف کنید پیشنهاد می‌کنم این بخش را پس از اتمام کتاب بخوانید.

ویلیام مکسول در یکی از داستان‌های کوتاهش جمعی از دوستان را به تصویر می‌کشد که شب سال نو را با مهمانی شام و یک بازی گروهی جشن می‌گیرند. بین قسمت‌های مختلف غذا مهمانان به نوبت در اتاقی منتظر می‌مانند تا برای پاسخ دادن به یک سری سؤال غذاشان بزنند؛ سؤال‌هایی از قبیل: «اگر یک مکتب نقاشی ایتالیایی یا رنگی در طیف رنگ‌ها یا شخصیتی از یک رمان بودید کدام سبک یا رنگ یا شخصیت را انتخاب می‌کردید؟» نزدیک بیست سال پس از چاپ این داستان در مجله نیویورکر، مصاحبه‌کننده‌ای در دست همین سؤال را از خود مکسول می‌پرسد. مکسول بدون درنگ پاسخ می‌دهد: «سبک کارپاچیو^۱، سرخ و پسرکی که در به‌سوی فانوس دریایی^۲ کنار پای مادرش نشسته و از توی کاتالوگی عکس‌ها را می‌چیند. فکر کنم اسمش جیمز بود.» این پاسخ گویای دو عنصر مهم در زندگی شخصی و ادبی مکسول است: یکی پسرکی که در بسیاری از آثار او پدیدار می‌شود و در واقع خود او است و دیگری تأثیرپذیری او از ویرجینیا وولف. این دو هرچند در طول دوران حرفه‌ای نویسندگی او تغییر شکل می‌دهند ولی اثر خود را بر فکر و سبک او حفظ می‌کنند. مکسول در رمان وولف هم سرشت خود را می‌یابد: پسرکی مانند خود او حساس، بی‌نهایت دل‌بسته به مادر و هراسان از پدر. مهم‌تر از همه اینکه این پسر در جایی از

1. Carpaccio

2. To the Lighthouse

داستان باید با غم از دست دادن مادرش کنار بیاید. این تجربه نزدیک‌ترین تجربه به زندگی شخصی مکسول است. او که در سال ۱۹۰۸ در شهر لینکلن در ایالت ایلینوی به دنیا آمده بود در ده‌سالگی و درست هنگامی که جهان از زیر بار ویرانگری جنگ جهانی اول کمر راست می‌کرد مادرش را در همه‌گیری آنفلوآنزای اسپانیایی از دست داد. تأثیر عمیق این رویداد و درد التیام‌نیافتنی آن را تا پایان عمر طولانی مکسول در نوشته‌ها و مصاحبه‌های او می‌توان دید. در سال ۱۹۹۵ در مراسم اهدای مدال طلای ادبیات از طرف فرهنگستان هنر و ادب آمریکا^۱ به مکسول، جوزف میچل^۲ در توصیف او گفت: «درون‌مایه اصلی آثار مکسول، همانند آثار جیمز جویس^۳، اندوهی است که اغلب در قلب هر خانواده‌ای وجود دارد.» و این اندوه برای مکسول جای خالی مادرش بود.

مکسول در دوران دانشجویی به لطف استاد راهنمایش پال لندیس^۴ با رمان به‌سوی فانوس دریایی آشنا شده بود. لندیس کتاب را در سفری به اروپا تهیه کرده و با خود به آمریکا آورده بود و احتمالاً هیچ نمی‌دانست این کتاب چه تأثیر عمیقی بر دانشجوی جوان و تازه‌کار در دوران حساس شکل‌گیری‌اش می‌گذارد. خود مکسول سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای می‌گوید: «به این فکر کنید که به‌سوی فانوس دریایی برای من چه معنایی داشت و چقدر خانم رمزی^۵ به ایده خود من از مادرم نزدیک بود... هردوشان از بین رفته بودند و هر دو خانواده‌ای را به‌جا گذاشته بودند که بدون آن‌ها خوب از عهده اداره اوضاع بر نمی‌آمدند. امکان نداشت چنین چیزی تأثیری عمیق بر من نگذارد.» اما تأثیر فقط در داستان نبود. سبک نوگرا و شیوه نوشتن وولف هم به‌شدت مورد توجه مکسول قرار گرفت. مکسول اولین رمان خود یعنی هسته روشن بهشت^۶ را دو سال بعد در بیست‌وشش‌سالگی به سبک و با زبانی کاملاً وولفی با همان جملات طولانی،

۱. این مدال هر شش سال یکبار داده می‌شود و مهم‌ترین جایزه‌ای است که از طرف این فرهنگستان داده می‌شود — همه پانویست‌ها از مترجم است.

2. Joseph Mitchell

3. James Joyce

4. Paul Landis

5. Mrs. Ramsay

6. *Bright Center of Heaven*

پیچیده و پرتکلف اما با دقت و ظرافت‌های انسان‌شناسانه و نگاه درون‌گرایانه نوشت. این رمان در ابتدای کار با موفقیتی نسبی روبه‌رو شد، اما بیش از سی سال بعد وقتی ناشر جدید مکسول تصمیم گرفت آثار اولیه‌ی او را دوباره منتشر کند او اجازه‌ی تجدید چاپ آن را نداد، چون پس از بازخوانی آن احساس می‌کرد کتاب «به طرز نومیدکننده‌ای تقلیدی» است. پس از تجربه‌ی رمان اول، مکسول همچنان تحت تأثیر ویرجینیا وولف ولی در پی یافتن صدای خود بود. او این کار را با رمان دومش همچون پرستوها آمدند آغاز کرد.

یافتن شیوه‌ی روایی همچون پرستوها آمدند برای مکسول کار آسانی نبود. بخشی از دشواری کار درآمدن از زیر سایه‌ی سنگین ویرجینیا وولف بود. او فصل اول کتاب را به هفت صورت مختلف، که هر کدام حدود صد صفحه بودند، نوشت ولی هیچ‌یک را نپسندید. به گفته‌ی خودش: «باید ویرجینیا وولف را از ذهنم پاک می‌کردم و با شخصیتی از دوران باستان تماس برقرار می‌کردم: داستان‌سرای حرفه‌ای پیر و اغلب نابینا که از راه ایستادن در کرانه‌ی رود و در کنار اسکله‌ی کشتی‌ها یا در تقاطع راه‌ها و تعریف کردن داستان‌هایی که با یکی بود یکی نبود شروع می‌شوند نان می‌خورد. ابتدا سعی کردم داستان را از زبان اول‌شخص بگویم و بعد از زبان سوم‌شخص. هیچ‌کدام درست در نمی‌آمد. نویسنده‌ی دانای کل هم‌زمان یا خیلی زیاد می‌دانست یا خیلی کم.» دست‌آخر هشتمین تلاش او به ثمر نشست. مکسول برخلاف روش وولف در به‌سوی فانوس دریایی دیدگاه مادر را در داستانش وارد نکرد و برعکس، گذاشت که او از نگاه بقیه‌ی اعضای خانواده دیده شود. تفاوت دیگر کار او با وولف در این بود که در به‌سوی فانوس دریایی شرایطی که منجر به از بین رفتن مادر می‌شوند عملاً ناگفته باقی می‌مانند. در نقطه‌ی مقابل آن همچون پرستوها آمدند مشخصاً بر درگذشت مادر و سیر حوادث پیش و پس از آن تمرکز می‌کند. مکسول خود می‌گوید: «چون ویرجینیا وولف مرگ خانم رمزی را مختصر (و در داخل پراتنزی وحشتناک) برگزار کرده و خواننده را بی‌خبر از وقایع منجر به آن نگه داشته بود احساس می‌کردم که دستم باز است. می‌توانستم به جایی بروم که او انتخاب کرده بود از آن دوری کند.» مکسول پس از گره‌گشایی از فصل اول نوشتن دو فصل دیگر

را بسیار سریع‌تر تمام کرد، طوری که قسمت سوم را دوهفته‌ای نوشت. با اینکه پانزده سال از رویداد تلخ مرگ مادرش گذشته بود هنوز چندان از آن فاصله نگرفته و نوشتن درباره آن برایش حکم زنده کردن آن لحظات شوم را داشت. خود او می‌گوید: «وقتی قسمت آخر همچون پرستوها آمدند را می‌نوشتم، با چشمان اشک‌بار مرتب راه می‌رفتم. پشت ماشین تایپ که می‌نشستم تا جمله‌ای را که همین الان در ذهنم نوشته بودم تایپ کنم، مجبور می‌شدم با دست اشک‌ها را از روی صورتم پاک کنم.»

دست‌آورد مهم مکسول در همچون پرستوها آمدند رهانیدن خویش از سبک نوشتاری وولف و درعین حال حفظ فضای ذهنی و شیوه شخصیت‌پردازی او بود. برخلاف اثر اولش که جملات ساختاری آشکارا وولفی داشتند، در اینجا مکسول زبانی ساده و بی‌پیرایه را به کار گرفت و راه خود را از وولف در نثر جدا کرد. ولی مکسول هم مانند وولف این توانایی را داشت که خود را در دنیای درونی شخصیت‌های گوناگون محسوس کند و این تیزبینی و حساسیت را تا پایان عمر در آثارش حفظ کرد. همچنین همچون پرستوها آمدند سرآغاز سبک خاص نویسندگی او و فضای مکسولی آثارش است. بسیاری از صحنه‌ها و فضاهای آفریده‌شده در آن بعدها در آثار دیگر او دوباره پدیدار می‌شوند: آرامش و زیبایی درختان سایه‌انداز نارون تبدیل به نماد دورانی می‌شود که دیگر گذشته است، ارکستر خانوادگی دوباره می‌نوازد و پسرها به راه رفتن همراه پدر در خانه در لحظات بحران ادامه می‌دهند و بعضی صحنه‌های گذرای کتاب (مثلاً دیدار بچه‌های مدرسه با معلمشان که بیمار شده) بعدها خود تبدیل به داستان‌های مستقل می‌شوند. از این‌رو همچون پرستوها آمدند دریچه‌ای است برای ورود به دنیای مکسولی و درک آثار بعدی او. به قول آلیس مونرو: «مکسول داستان‌ش را بارها در آثارش، که خیلی‌هایشان به‌ظاهر زندگی‌نامه خودش هستند، تکرار می‌کند، ولی هر بار به صورتی تازه و در هر بازگویی چیزی جدید در حاشیه داستان یا اطلاعاتی نو در بطن داستان، نور یا کشفی تازه می‌گنجاند، همان‌طور که در داستان‌های واقعی زندگی‌هایمان روی می‌دهد؛ داستان‌هایی که رشد

می‌کنند و همچنان که ما عوض می‌شویم آن‌ها هم تغییر می‌کنند، ولی همیشه همراهمان می‌مانند.»

مکسول در جایی می‌گوید که هر اثرش را با یک تصویر شروع می‌کند؛ با یک استعاره. او تصویری را که در همچون پرستوها آمدند در ذهن داشته با ظرافت در همان ابتدای کتاب به خواننده معرفی می‌کند. بانی با برخورد سنگ بر سطح آب و حرکت موج‌وار حلقه‌های آب بیدار می‌شود. تصویر موج‌های هم‌مرکز، که یکی پس از دیگری به حرکت درمی‌آیند ولی هرگز به یکدیگر نمی‌رسند، در ساختار روایی کتاب هم به کار گرفته شده. هسته مرکزی و کانون موج‌ها الیزابت، مادر خانواده، است که زندگی سه شخصیت اصلی کتاب از او شروع می‌شود و به حرکت درمی‌آید. او مرکز هر یک از سه بخش کتاب است، ولی روایت‌های سه شخصیت کتاب با یکدیگر هم‌پوشانی ندارند. بانی حلقه اول و نزدیک‌ترین به مرکز است. ولی داستان او با بیماری خودش و پیش از بیماری مادرش پایان می‌پذیرد. در کتاب دوم، رابرت داستان را تا سفر پدر و مادرش برای به دنیا آوردن بچه در دکاتور، رفتن خودش و بانی به خانه عمه کلارا، گرفتار شدن خودش به بیماری و در نهایت مرگ مادرش ادامه می‌دهد. در بخش سوم، جیمز ماجرا را باز بدون هم‌پوشانی با داستان رابرت از جایی پی می‌گیرد که الیزابت در گذشته و حالا او به خانه‌ای برگشته که خالی از زندگی و سرزندگی است و پر از تشویش و تردید و اندوه. این سه حلقه هم‌مرکز بدون نیاز به پس‌وپیش رفتن‌های زمانی و تغییر مداوم راوی داستان خانواده را از یک روز تعطیل معمولی تا پایان کار پیش می‌برند.

همچون پرستوها آمدند از نگاه سه شخصیت اصلی روایت می‌شود. کتاب اول از نگاه بانی، پسر کوچک خانواده، داستان را آغاز می‌کند؛ پسری حساس با قوه تخیلی شگفت‌انگیز که یادآور جیمز در به‌سوی فانوس دریایی است. او سوار بر موج جریان سیال ذهن مدام در بین حقیقت و خیال در حرکت است. از همان ابتدای کتاب جابه‌جا خیال‌پردازی‌های او را می‌بینیم: دریاچه‌ای که پیش چشمش روی سقف جان می‌گیرد، بازی‌هایی که با تیلها و سربازان و نقش قالی می‌کند، جروبختی که بین ساعت‌های خانه در خیالش تجسم می‌کند، خواب‌و بیداری‌هایی

که در آن مژه‌هایش مثل ساقه می‌شوند و یا وقتی گوش می‌ایستد و در خیال، اتفاقات گذشته را بازسازی می‌کند. بانی بیش از هر شخصیت دیگری در داستان به الیزابت وابسته است و مادرش را فقط برای خودش می‌خواهد. از یک جمله محبت‌آمیز او جان می‌گیرد و از فکر اینکه شاید مادرش از دست او ناراحت باشد دنیا بر سرش خراب می‌شود. او از رابرت دل خوشی ندارد و از پدرش هم می‌ترسد و تنها حلقه پیوند او به خانواده مادرش است. همه چیز در نگاه او حول محور مادرش می‌چرخد و حتی خطوط و نقش‌های قالی در اتاق به او ختم می‌شوند. البته چنین به نظر می‌رسد که شاید بانی نورچشمی مادرش هم باشد. او در دنیای کودکی خود غرق است و درکش از زندگی چندان فراتر از فضای خانه نمی‌رود، چنان که پس از امضای آتش‌بس جنگ بانی نه متوجه شور و هیاهوی بیرون خانه می‌شود و نه وقتی برایش توضیح می‌دهند توجهی نشان می‌دهد. حتی در مواجهه با بیماری هم با اینکه کم‌وبیش می‌داند چیز خطرناکی است و دیده که در مدرسه دوستانش بیمار شده‌اند ولی وقتی لغت همه‌گیری را می‌شنود فقط آن را به صورت چیزی رست تصور می‌کند، بدون اینکه واقعاً عمق تأثیر آن را درک کند. این بخش از کتاب با بیمار شدن بانی تمام می‌شود، ولی بانی حتی در عین بیماری از نزدیکی مادرش جان می‌گیرد. «بانی در حال خواب و رؤیا فکر کرد حتماً همین‌طور است. با خود فکر کرد دارم مریض می‌شوم. بانی از دست خنک روی پیشانی‌اش و نزدیکی مادرش خوشحال بود و پس از آن زندگی دیگر نامطمئن یا ناقص نبود.»

در کتاب دوم داستان از نگاه رابرت، برادر سیزده‌ساله بانی، دنبال می‌شود. رابرت در بخش اول کتاب تا حدی به شکل برادری زورگو و خودپسند و کمی شرور تصویر شده که از هر فرصتی برای آزار بانی استفاده می‌کند. اما مکسول موفق می‌شود در قسمت دوم چهره‌ای کاملاً متفاوت از او به نمایش بگذارد. رابرت پسری مستقل است که در ظاهر بسیار مردانه‌تر از بانی رفتار می‌کند و برخلاف او به پدرش نزدیک‌تر و به نوعی نورچشمی او است. مکسول بارها با مهارت لحظات خاصی را در داستان می‌گنجاند که نشان‌دهنده حساسیت طبع رابرت است؛ حساسیتی از جنسی متفاوت از حساسیت بانی. مثلاً صحنه‌ای که

الیزابت، که دکتر ممنوع کرده پا به اتاق بانی بگذارد، به صورتی نامنتظره وارد اتاق بیمار می‌شود و حس گناه ناشی از این غفلت رابرت را رها نمی‌کند. یا در جای دیگر رابرت که پایش را در سانحه‌ای از دست داده است در عالم رؤیا یک روش درمانی خیالی را تجسم می‌کند که به کمک آن پایش خوب می‌شود. او که تا بدین جای داستان هیچ شکایتی از نقص پای خود نکرده و حتی اجازه نداده این نقص کوچک‌ترین مانعی بر سر راهش باشد، در این صحنه عمق آگاهی و رنج خود را نشان می‌دهد. با اینکه رابرت نقطه مقابل بانی به نظر می‌رسد ولی در عمل دو وجه اشتراک مهم با او دارد: وابستگی عاطفی به مادرش و قوه تخیلش. رابرت هم مانند بانی تشنه محبت مادرش است، ولی برخلاف بانی وابستگی خود را بروز نمی‌دهد. اوج رابطه او با مادرش در دو صحنه به‌خوبی نمایان است: یکی وقتی از روی سقف تجسم می‌کند که چه حالی دارد اگر بیفتند و مادرش به کمکش بیاید و دیگری در صحنه خداحافظی ناتمام با مادرش. اینجا باز هنر مکسول، که همانند وولف به دست‌نیافتنی‌ترین گوشه‌های ذهن و روان شخصیت‌هایشان نفوذ می‌کند، به‌خوبی به معرض نمایش گذاشته می‌شود. البته علی‌رغم تصویر انسانی و تحسین‌برانگیز مکسول از رابرت، ظاهراً این قسمت به مذاق هپ، برادر بزرگش، خوش نمی‌آید و از همین رو مکسول تا دهه هشتاد و پس از درگذشت برادرش دیگر درباره او در کتاب‌هایش نمی‌نویسد.

قسمت پایانی داستان پس از مرگ الیزابت و از نگاه جیمز روایت می‌شود. جیمز تنها و درمانده به خانه‌ای برمی‌گردد که ستون اصلی خود را از دست داده و در آستانه فروپاشی است. او هم مانند بانی و رابرت برای ارتباط با دیگر اعضای خانواده وابسته به الیزابت است و در نبود او خود را ناتوان از اداره خانه و سرپرستی بچه‌ها می‌بیند. او مات و مبهوت بر سر میز غذا می‌نشیند، ولی ناتوان از درک شرایط اطرافش است. آشفتگی و پریشانی او در صحنه پرسه زدنش در شب برفی به اوج می‌رسد. او در اینجا به‌کل اختیار خود را از دست داده و در توهم خود با مردگان صحبت می‌کند و در جایی حتی تصور می‌کند الیزابت به دنبالش آمده تا او را با خود ببرد. در فصل جیمز، گذشته از تصویر متفاوتی

که از خود او می‌بینیم، با جلوه‌های جدیدی از شخصیت الیزابت (و در اینجا از نگاه یک بزرگسال) آشنا می‌شویم. الیزابتی که در فصل رابرت نقص پای او را بی‌رحمانه نادیده می‌گرفت، در اینجا تبدیل می‌شود به مادری که شب‌ها در آغوش همسرش از غم پای پسرش اشک می‌ریزد. جیمز هم مانند رابرت خود را در مرگ الیزابت مقصر می‌داند و عذاب وجدان آسایش و آرامش او را به‌کل برهم می‌زند.

علاوه بر سه شخصیت اصلی، کتاب به‌رغم حجم کوچک خود پر است از شخصیت‌های فرعی که در زمینه داستان درباره آن‌ها بسیار بیش از آنچه به نظر می‌رسد یاد می‌گیریم. در طول کتاب از آیرین می‌شنویم و از زندگی و رابطه‌اش با بوید؛ از سوفی، خدمتکار خانه که دل‌بسته کارل است؛ از کارل آلمانی و داستان‌های پدربزرگش؛ از عمه کلارا و عمو ویلفرد و جزئیات خانه‌شان و علاقه‌شان؛ از خاله ات؛ از دوستان رابرت و به‌خصوص آیریش؛ از دکتر مک‌گرگور و سگ مریش و... مکسول با استادی درباره هر یک از این شخصیت‌ها جزئیات ظریفی در متن داستان گنجانده که آن‌ها را برای خواننده از صرفاً یک اسم گذرا تبدیل می‌کند به کسانی که برایش آشنايند. وقتی سوفی دندان‌هایش را می‌کشد و از نداشتن دندان معذب می‌شود، این شخصیت برای خواننده ملموس و از قالب یک خدمتکار ساده خارج می‌شود. اما مهم‌تر از همه این هنر مکسول است که با وجود گنجاندن همه این شخصیت‌ها متن داستان شلوغ به نظر نمی‌رسد. او استادانه این شخصیت‌ها را همچون بذری در خاک می‌نهد که ثمره آن را بعدها در آثار دیگر او می‌بینیم.

مکسول کتاب را با بریده‌ای از شعری سروده ویلیام ییتس، شاعر نامدار ایرلندی، آغاز می‌کند و همین شعر الهام‌بخش عنوان رمان هم می‌شود. ییتس در این شعر با دیدن پرواز یک دسته پرستو به گذشته‌ها برمی‌گردد و لیدی گرگوری^۲ و خانه‌اش را به خاطر می‌آورد. لیدی گرگوری، با نام اصلی ایزابلا آگوستا^۳، در هنگام سرودن این شعر (۱۹۲۹) زنی سالخورده است، ولی در سالیان دور خانه

۱. Eth که صورت مخفف Ethel است.

2. Lady Gregory

3. Isabella Augusta

او محفلی برای گرد هم آمدن نویسندگان و شعرای جوان بوده که با حمایت او راه خود را به دنیای ادبیات باز می کردند؛ جوانانی چون هاید، سینگ، شاو - تیلور^۳ و... که بعدها هر کدام جایگاه خاص خود را در ادبیات ایرلند پیدا کردند. این جوانان همچون پرستوها به خانه لیدی گرگوری می آیند و همچون پرستوها می روند، ولی آنچه آن ها را در مسیر اصلی نگه می دارد شخصیت قوی لیدی گرگوری است که راهنمایشان می شود. یتس در این آمدوشدها و شکل گیری ها می بیند که پرستوها گرد لیدی گرگوری می چرخند، گویی او نقطه پرگاری است که به آن ها جهت، دلگرمی و قوت قلب می دهد. این بریده شعر یتس به بهترین نحو چکیده کتاب همچون پرستوها آمدند را به نمایش می گذارد. الیزابت زنی است که شخصیت قوی او به زندگی خانواده موریسون شکل و جهت داده و سه مرد خانواده گرد او می چرخند و توجه و مهر او مایه دلگرمی شان است. قوام و دوام این خانواده به او وابسته است و با درگذشت او گویی شالوده این خانواده از هم فرومی پاشد، هر چند که منتهای همچنان که پس از مرگ لیدی گرگوری مریدان و پروردگان او به راه خود ادامه دادند در اینجا هم جیمز موریسون و دو پسرش راهی برای زندگی در دنیای بدون الیزابت می یابند؛ راهی بدون او ولی همان طور که او می پسندید.

آثار مکسول برخلاف هم عصرانش کمتر از رویدادهای کلان زمانه اثر گرفته اند. او در طول زندگی طولانی خود دو جنگ جهانی و رکود شدید اقتصادی آمریکا در دهه سی را تجربه کرد، ولی این رویدادها کمتر به عرصه رمان های او راه یافتند. در مقابل بسیاری از هم عصران او، مثل همینگوی و استاین بک، شاهکارهای خود را بر پایه این رویدادها خلق کردند. شاید علت آن این باشد که دنیای مکسول به دور از هیاهوهای بیرونی به زندگی درونی و ساده خانواده می پردازد. در میان رویدادهای کلان تنها موردی که بر او اثری عمیق و پایا بر جا گذاشت همه گیری جهانی آنفلوانزا بود. اما حتی چنین رویداد بزرگی که تمام زندگی او را تحت تأثیر خود قرار می دهد، در قالب اثری که بر زندگی

1. Hyde
2. Synge
3. Shawe - Taylor

معمولی یک خانواده می‌گذارد در این داستان روایت می‌شود و نه به‌عنوان هسته اصلی داستان.

همه‌گیری مرگبار آنفلوآنزای اسپانیایی پنجاه میلیون نفر را در سراسر دنیا و ششصد و هفتاد و پنج هزار نفر را در آمریکا در کام مرگ فروبرد که حتی از تعداد کشته‌شدگان آمریکا در جنگ جهانی اول هم بیشتر بود. با این حال تأثیر آن بر ادبیات آمریکا ناچیز بود و جز کتاب مکسول و دو سه کتاب دیگر، اثر شاخصی بر مبنای آن نوشته نشد. گویی آنفلوآنزا با همان سرعتی که از راه رسیده بود از خاطره‌ها محو شد و نویسندگان آن دوران ترجیح دادند بیشتر از جنگ بنویسند. طولی هم نکشید که رکود اقتصادی دهه سی از راه رسید و منبع الهام بسیاری آثار برجسته قرن بیستم شد و سپس جنگ جهانی دوم و این دو قضیه پرونده تأثیر آنفلوآنزای اسپانیایی بر ادبیات آمریکا را به‌کل بستند.

همچون پرستوها آمدند پس از انتشار در سال ۱۹۳۷ با استقبال منتقدان روبه‌رو شد و جایزه داستان نویسنده‌گان آمریکایی را از آن خود کرد. همچنین کتاب برای باشگاه کتاب ماه^۱ انتخاب شد و پس از آن زونا گیل^۲ آن را در نقدی بسیار مثبت ستود که برای همه مشترکان مجله ارزشمند شد. انتشار کتاب در سال ۱۹۳۷ مقارن شد با آغاز به کار مکسول در نیویورکر و آغاز دوران پر بار ویراستاری او. کار کردن مکسول در نیویورکر چندان به مذاق گیل خوش نمی‌آمد. او مکسول را به جای ویراستاری به نوشتن تشویق می‌کرد. به گفته خود مکسول: «چندان از نیویورکر خوشش نمی‌آمد و فکر می‌کرد دیگر چیزی نمی‌نویسم که البته واقعاً پس از سه، چهار سال همین‌طور هم شد.» مکسول تا حدود چهل سال بعد که از کار در نیویورکر دست کشید تنها سه رمان و دو مجموعه داستان کوتاه

۱. Book of the Month: مؤسسه‌ای است که در سال ۱۹۲۵ بنیان‌گذاری شده و برای اعضای خود در بازه‌های زمانی از پیش تعیین‌شده (مثلاً هر سه ماه، هر شش ماه یا هر سال) تعدادی کتاب برگزیده می‌فرستد. قرار گرفتن در فهرست این مؤسسه برای نویسندگان اعتبار ادبی و نیز موفقیت مالی به همراه می‌آورد. اولین دستمزد مکسول پس از انتخاب کتابش هشت هزار دلار بود، در حالی‌که در همان زمان دستمزد او در نیویورکر بیشتر از هفته‌ای سی و پنج دلار نبود.

۲. Zona Gale: نویسنده و نمایشنامه‌نویس آمریکایی و اولین زن برنده جایزه پولیتزر است. گیل از پشتیبانان مکسول بود و استعداد او را می‌ستود. متأسفانه گیل یک سال پس از انتشار همچون پرستوها آمدند در گذشت و فرصت خواندن دیگر آثار مکسول را پیدا نکرد.

نوشت، ولی همکاری‌های درخشان او با بسیاری از بزرگان ادبی قرن بیستم نظیر جان آبدایک، ولادیمیر نابوکوف، جی. دی. سلینجر، جان چیور، فرانک اکاتر، شرلی هزارد و... او را تبدیل به بزرگ‌ترین ویراستار ادبی قرن بیستم کرد. اما از سوی دیگر شهرت و اعتبار او در نقش ویراستار بر دستاوردهای نویسندگی خود او سایه افکند. خوشبختانه او پیش از درگذشتش در سال ۲۰۰۰ به لطف عمر طولانی خود پس از بازنشستگی به کار آفرینش و نویسندگی ادامه داد و بعضی از بهترین آثار خود را خلق کرد که هم جایگاه او را به عنوان نویسنده تثبیت کردند و هم جوایز مهمی از جمله جایزه کتاب ملی آمریکا را برای او به ارمغان آوردند.

کتاب‌های مکسول به اندازه آثار بعضی از هم‌نسلان و هم‌سنگان خود نظیر همینگوی، فاکتر، استاین‌بک و از متأخران آبدایک و سلینجر و دیگران به موفقیت‌های تجاری بزرگ نرسیدند، اما همیشه مورد توجه و تحسین منتقدان و نویسندگان دیگر بوده‌اند. این را می‌توان از شمار تقدیم‌نامه‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌هایی که درباره او در حین حیات و پس از درگذشتش منتشر شده‌اند دید. خوانندگان هم مانند منتقدان اقبالی روزافزون به آثار مکسول داشته‌اند و محبوبیت آثارش به خصوص پس از درگذشتش روز به روز بیشتر شده‌اند.

همه‌گیری کرونای سال ۲۰۲۰ اما دوباره آثار مکسول و به خصوص همچون پرستوها آمدند را در کانون توجه خوانندگانی قرار داد که در غیاب رمانی مشخصاً درباره کرونا به جست‌وجوی رویدادی مشابه به سراغ آنفلوآنزای اسپانیایی سال ۱۹۱۸ رفته بودند. به این ترتیب، شوربختانه، داستان اثر ویرانگر آنفلوآنزای اسپانیایی بر خانواده‌ای در میانه آمریکا در دهه دوم قرن بیستم دوباره برای جمعیت بی‌شماری در دنیا ملموس و دریافتنی شد. حتی بعضی صحنه‌های آن، مثل تعطیل شدن مدرسه‌ها و محدودیت‌های عمومی، گویی وصف حال امروز بسیاری از خوانندگان است. برخلاف رمان‌های آخرالزمانی که در آن‌ها بیماری‌های مرگبار نظام بشری را نابود می‌کنند یا رمان‌هایی چون طاعون اثر کامو یا کوری اثر ساراماگو که به تنش‌های اخلاقی هنگام بروز بحرانی همه‌گیر می‌پردازند، همچون پرستوها آمدند به دور از هرگونه داوری یا حس پندآموزی،

واقع‌گرایانه به زندگی روزمره و به تأثیر بیماری بر انسان‌ها می‌پردازد. در اینجا کمتر خبری از خود بیماری یا جزئیات شیوع آن است. در عوض توجه رمان معطوف به کودکان، همسر، خواهر، خدمتکار و کسان دیگری است که این بیماری زندگی آن‌ها را هم دگرگون کرده و از این‌رو کتاب هم از نظر پرداختن به یک بیماری همه‌گیر واقعی شاخص است و هم از نظر انتخاب زاویه دید. مکسول در آستانه نودسالگی در مقاله‌ای درباره نزدیک شدن به پایان محتوم زندگی نوشته بود: «به خود می‌گویم دراز کشیدن مثل یک چرت بعدازظهر که همین‌طور تا ابد ادامه پیدا می‌کند چیزی نیست که آدم نگران‌ش باشد. اما چیزی که این خیال دل‌نشین را زایل می‌کند به یاد آوردن این است که وقتی مردم می‌میرند دیگر کتاب نمی‌خوانند. این برای من تحمل‌ناپذیر است.» به قول جولین بارنز، یکی از چیزهایی که زندگی را در دوران کرونا تحمل‌شدنی‌تر می‌کند شاید این باشد که هنوز می‌توان کتاب‌هایی مانند همچون پرستوها آمدند را خواند.

Barbara A. Burkhardt, "William Maxwell: A Literary Life", University of Illinois Press, 2005.

Alec Wilkinson, "My Mentor: A Young Writer's Friendship with William Maxwell", Houghton Mifflin Harcourt, 2002.

Charles Baxter (Editor), Michael Collier (Editor), Edward Hirsch (Editor), "A William Maxwell Portrait: Memories and Appreciations", W. W. Norton & Company; First Edition, 2004.

They Came Like Swallows by William Maxwell Review - Julian Barnes on a Forgotten Classic, The Sunday Times, 2020.